

مغنیه خلاق بود. «بلال شراره» از اعضای شناخته شده لبنانی «فتح»، به نیکلاس بلانفورد خبرنگار مستقر در بیروت گفته بود که پاییز سال ۱۹۸۲ یک روز مغنیه با یک نقشه جدید و جسورانه نزد او رفت. شراره می گوید: «مقداری مواد منفجره می خواست و آمده بود ببیند من می توانم برایش تأمین کنم یا خیر». مغنیه توضیح داده بود که فردی را دارد که حاضر است خودش را منفجر کند تا اسرائیلی ها را بکشد. شراره می گوید: «[به نظریه اش] خندیدم؛ فکر کردم دیوانه است. چه کسی دلش می خواهد خودش را منفجر کند؟ تا آن زمان هیچ کس کاری شبیه به این انجام نداده بود.» بلانفورد در کتاب خود «جنگجویان خدا» که به تاریخ حزب الله پرداخته، می نویسد مغنیه یکی از دوستان دوران کودکی اش («احمد قصیر» ۱۷ ساله) را متقاعد کرده بود که یک پژوهی سواری سفیدرنگ را به ورودی مقر فرماندهی ارتش اسرائیل در صور بکوبد. خودرو سپس منفجر شد و ۷۵ سرباز اسرائیلی را کشت. این اتفاق در ۱۱ نوامبر ۱۹۸۲، پنج ماه قبل از حمله به سفارت آمریکا رخ داد. اگر مغنیه توانسته بود انفجار خودروی انتحاری در صور را سازماندهی کند، قطعاً می توانسته مغز متفکر بمب گذاری در سفارت هم باشد. موساد بعدها در مورد نقش مغنیه به یک «نتیجه گیری مشروط» رسید. «یورام هسل» افسر ارشد موساد در این باره می گوید: «ما می دانستیم که مغنیه بعدها در بسیاری از اقدامات دیگر هم نقش داشته است؛ با این حال، قطعاً [آن گونه که شواهد نشان می داد] سازمانی از او حمایت می کرد.»

ماه مارس سال ۱۹۸۳، مغنیه برای ملاقات با «علی اکبر محتشمی پور» سفیر ایران در سوریه، به دمشق سفر کرد. جابر در کتاب خود درباره حزب الله می نویسد سفیر ایران در حضور افسران اطلاعاتی سوریه میزبانی این نشست را به عهده داشته است. آنچه در دستور کار بود، طرحی برای اخراج نیروهای آمریکایی، فرانسوی و سایر نیروهای چند ملیتی حافظ صلح از لبنان بود. مغنیه مجموعه ای از عملیات های انتحاری

با خودرو را پیشنهاد کرد که از حمله صور الگوبرداری شده بودند. اگر این مسأله صحت داشته باشد، نتیجه این جلسه، حمله انتحاری ۱۸ آوریل ۱۹۸۳ با خودرو به سفارت [آمریکا در] بیروت بود.

مغنیه در تاریک ترین سایه ها عملیات می کرد. وی در نهایت شبکه ای از افراد را تشکیل داد که به آن ها اعتماد مطلق داشت، زیرا با هم خویشاوند خونی بودند. تا ده ها سال به نظر می رسید فقط دو عکس از مغنیه وجود دارد و منبع همان دو عکس هم مشکوک بود. «مصطفی زین» که مغنیه را از دوران فعالیت در «یگان ۱۷» می شناخت، این گونه او را به یاد می آورد: «عماد جوانی بسیار خوش تیپ و بسیار لاغر بود. اگر عکس های ده ها سال بعد او را می دیدم، نمی توانستم او را از روی عکس بشناسم.»

برخی منابع ادعا می کنند که مغنیه برای تغییر ظاهرش عمل جراحی پلاستیک انجام داده است. اما این بخش از افسانه او بسیار نامحتمل است. وی در بیروت زندگی می کرد، اما برخلاف «علی حسن سلامه» طبق الگوهای تصادفی میان آپارتمان ها و شهرهای مختلف جابه جا می شد. تا اواسط دهه ۱۹۸۰ او دیگر به خوبی فهمیده بود که هدف شکار [سرویس های متخاصم] است. یکی از مدیران سابق موساد، مغنیه را این گونه توصیف می کند: «او بسیار هوشمند، بسیار با استعداد و واسطه حزب الله و ایران بود و زمان زیادی را در تهران می گذراند.» طبق برخی گزارش ها، مغنیه یاد گرفته بود فارسی را مانند فارسی زبان ها صحبت کند و ایرانی ها حتی تابعیت ایرانی هم به او داده بودند.

مصطفی زین، مغنیه را [به خوبی] می شناخت. هر دو شیعه بودند، هر دو حامی آرمان فلسطین بودند و هر دو به «علی حسن سلامه» فقید ارادت داشتند. این دو یک بار دیگر هم با یکدیگر برخورد کردند؛ پس از ربوده شدن ویلیام باکلی، رئیس دفتر سی آی ای در بیروت در تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۸۴. هنگامی که باکلی ناپدید شد، سام وایمن، افسر سی آی ای به زین متوسل شد تا از نیویورک به بیروت برگردد و برای آزادی وی مذاکره کند. زین می دانست که برگشتن به بیروت خطرات واضحی را در پی دارد، اما باز هم این کار را کرد. این تصمیمش تا حدودی به این خاطر بود که آژانس به او گفت نام عملیات نجات باکلی را «عملیات باب ایمن» گذاشته اند. زین تمام تلاش خود را کرد. یک بار حتی در

تلاش برای پیدا کردن اثری از باکلی و دیگر گروگان های آمریکایی، دیداری چهره به چهره با شخص مغنیه داشت. وی به طرز شگفت آور عکس هایی را به دست آورد که گروگان ها در آن ها با شماره ای جدید از مجله نیوزویک عکس گرفته بودند. زین این عکس ها را در اختیار سی آی ای گذاشت و سپس مذاکرات آغاز شد. آن هایی که گروگان ها را در اختیار داشتند، به وضوح اعلام کردند که خواسته اصلی شان آزادی ۲۲ شیعه ای بود که در کویت زندانی شده بودند. این افراد [چون عضو حزب «دعوه» بودند]، به «دعوه ۲۲» معروف بودند.

بهار سال ۱۹۸۵ زین به بیروت بازگشت. فکر می کرد فاصله ای تا رسیدن به توافق بر سر آزادی گروگان های آمریکایی که آن زمان تعدادشان شش نفر بود، ندارد. با این حال، ۸ مارس ۱۹۸۵ چیزی نمانده بود زین همراه با آیت الله فضل الله رهبر معنوی حزب الله، قربانی یک انفجار شود. این دو داشتند سوار خودروی سواری فضل الله می شدند تا مسیر کوتاهی را با خودرو طی کنند، اما در آخرین لحظه فضل الله ایستاد.

با این وجود، به [رانتده] خودروی فضل الله گفتند تا مسیر را طبق برنامه طی کند. خودرو تنها ۳۵ متر از خانه فضل الله فاصله گرفته بود که یک خودروی پارک شده با دو بست کیلوگرم مواد منفجره منفجر شد. یک ساختمان هفت طبقه تخریب شد و هشتاد نفر، از جمله برادر مغنیه (که بادیگارد فضل الله بود) به همراه بسیاری از دوستانش کشته شدند. با این حال، نه فضل الله و نه زین در جریان آن چه که امروز آن را تحت عنوان «بمب گذاری بثر العبد» می شناسیم، آسیبی ندیدند. [نقشه ترور درست اجرا شده بود]، مسئله این بود که این دو نفر سوار خودرو نشده بودند.

به گفته «باب وودوارد» [از برجسته ترین خبرنگاران تحقیقی آمریکا] سوء قصد به جان فضل الله نقشه مشترک سعودی ها و بیل کیسی [مدیر وقت سی آی ای] بود. به مدیر سی آی ای گفته بودند فضل الله برای راننده ای دعا کرده است که با خودروی انتحاری اش باب ایمن را کشته بود. وودوارد گفته بود کیسی با «بندر بن سلطان» سفیر عربستان در واشینگتن دیدار کرده و این دو درباره یک عملیات مشترک با بودجه سه میلیون دلاری توافق کرده اند. وودوارد می نویسد: «آن ها می دانستند که حامی اصلی و نماد تروریسم، شیخ فضل الله رهبر بنیادگرای مسلمانان و رهبر «حزب خدا» یا همان «حزب الله» در بیروت است. فضل الله به هر سه بمب گذاری در